کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد نهم

(نامه‌های تاریخی امام علی علیه السلام)

۱-۳۱

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از علما و دانشمندان

حوزهٔ علمیّهٔ قم

۲۸

وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إلىٰ مُعٰاوِيَةَ جَواباً

از نامه‌های امام علیه السلام است
که در پاسخ معاویه نگاشته است[1]

قٰالَ الشَّرِيفُ: وَهُوَ مِنْ مَحٰاسِنِ الْكُتُبِ

شریف رضی می‌گوید: این نامه از نامه‌های بسیار جالب است.

نامه در یک نگاه

این نامه همان‌گونه که در طلیعهٔ آن در نهج‌البلاغه آمده، پاسخی است به یکی

---

۱. سند نامه:
نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه (مرحوم سیّد عبد الزهراء الحسینی الخطیب) می‌نویسد: این نامه از نامه‌های مشهور حضرت است و متن آن به قدری عالی است که ما را از بررسی سندش بی‌نیاز می‌کند (و پیداست که از غیر امام علیه السلام صادر نشده است) اضافه بر این قبل از سیّد رضی، ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، آن را با اضافاتی آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۸) و در جایی دیگر دربارهٔ این نامه می‌گوید: از کسانی که قبل از سیّد رضی آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری از غیر نهج‌البلاغه استفاده نموده‌اند، قلقشندی در کتاب صبح الاعشی و نویری در نهایة الارب است (همان مدرک، ص ۲۷۵).

از نامه‌های معاویه به امام علیه السلام؛ که معاویه در آن بسیار جسورانه با امام علیه السلام سخن گفته و از هیچ‌گونه هتاکی فروگذار نکرده است. در بخش اوّل از نامه‌اش به عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام پرداخته و آن را مقدمه‌ای برای بیان فضایل اصحاب و یاران آن حضرت قرار داده سپس به طرفداری از خلیفهٔ اوّل، دوم و سوم پرداخته و از منزلت اوّلی و دومی و مظلومیّت سومی سخن به میان آورده و امام علیه السلام را متّهم ساخته که در قتل عثمان شرکت داشته و نیز متهم به حسادت ابوبکر و کراهت خلافت عمر نموده و در همه جا از تعبیرات زننده و نیش‌های زشت و آزار دهنده کمک گرفته و در پایان امام علیه السلام را با نهایت بی‌ادبی متّهم به لجاجت نموده و می‌گوید: قتلهٔ عثمان را به ما بسپار و شورایی برای انتخاب خلیفهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده ساز؛ ما بیعت تو را نپذیرفته‌ایم و سر بر فرمانت نمی‌نهیم و بهرهٔ تو از ناحیهٔ ما تنها شمشیر است و تا پایان ایستاده‌ایم.

از تعبیرات این نامه کاملاً پیداست که معاویه دو هدف را دنبال می‌کرده است: نخست اینکه امام علیه السلام را عصبانی و خشمگین کند تا سخنان تندی بگوید و آن را بهانه قرار دهد و پیراهن عثمان دیگری بسازد و نیز دربارهٔ خلفای سه گانه زیاد اغراق می‌کند و امام علیه السلام را به حسادت نسبت به آنها متّهم می‌سازد تا امام علیه السلام سخنی بر ضد آنها بگوید و آن نیز ضمیمهٔ پیراهن عثمان شود.

این سخن یک استنباط نیست، بلکه مطلبی است که صریحاً در تاریخ آمده که بر زبان عمرو عاص جاری شد، ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: عمرو بن عاص به معاویه سفارش کرد که نامه‌ای برای علی علیه السلام بنویسد تا او را شدیداً تحریک کند و به خشم آورد تا سخنی از او در جواب صادر شود که اسباب نکوهش او گردد و روش او را ناهنجار سازد. مخصوصاً تأکید کرد تا می‌توانی از ابوبکر و عمر در نامه‌ات تعریف کن. معاویه نیز پیشنهاد عمرو بن عاص را پذیرفت و نامه‌ای را که در بالا به خلاصهٔ آن اشاره کردیم برای او نوشت.

اما عصارهٔ نامهٔ امام علیه السلام در یک نگاه:

این نامه مشتمل بر چند بخش است؛ امام علیه السلام در بخش اوّل به افشای ادّعاهای دروغین معاویه می‌پردازد و در پاسخ او که نوشته بود: خداوند محمد را برای دینش برگزید و با یارانش او را تأیید کرد امام علیه السلام از این بیان بسیار اظهار شگفتی می‌کند و می‌گوید: تو را با این امور چکار، داستان تو مانند داستان کسی است که خرما را به سرزمین هَجَر ببرد (منطقه‌ای است بسیار پر خرما که در بحرین قرار دارد و این ضرب المثل شبیه ضرب المثلی است که ما در فارسی داریم و می‌گوییم: کار فلان کس همچون زیره به کرمان بردن است) و یا استاد بزر خود را به مسابقه دعوت نماید؛ بر سر جایت بنشین و فضایل خاندان ما را برای ما که از آن آگاه‌تریم بازگو نکن.

در بخش دوم، امام علیه السلام به منظور یادآوری نعمت‌های خدا ـ نه برای آگاه کردن معاویه که او از این امور باخبر بود ـ به بیان فضایل بنی‌هاشم پرداخته و از حمزه سیّدالشّهدا و جعفر طیّار سخن به میان می‌آورد و در پایان می‌افزاید: اگر خداوند نهی از خودستایی نکرده بود، فضایل فراوانی را بر می‌شمردم که دل‌های مؤمنان از آن باخبر و گوش‌های شنوندگان با آن آشناست.

در سومین بخش از نامه، اشاره به نکتهٔ اصلی ادّعاهای معاویه می‌کند و به مقایسه‌ای میان بنی‌هاشم و بنی‌امیّه می‌پردازد و می‌فرماید: ما علاوه بر اینکه از خویشاوندان نزدیک پیامبریم، آیین او را پیش از همه پذیرفته‌ایم و بیش از همه با آن آشناییم و به همین دلیل به خلافت سزاوارتریم. مگر مهاجران در روز سقیفه با استناد به خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله بر انصار که مدّعی خلافت بودند، پیروز نشدند؟ اگر این امر دلیل برتری است پس حق با ماست.

در بخش چهارم این نامه به نقد یکی دیگر از سخنان جسورانه و بی‌پایهٔ معاویه پرداخته، می‌فرماید: تو نوشته‌ای مرا همچون شتر مهار شده به سوی

بیعت می‌کشاندند با این سخن خود را رسوا کردی، زیرا مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادامی که در دین خود ثابت‌قدم بماند. تو در مورد عثمان و چگونگی رفتار من با او سخن گفتی. چه کسی بیشتر با عثمان دشمنی کرد؟ آن‌کس که به یاری او برخاست و از او خواست که به کار مردم رسیدگی کند تا شورش فرو نشیند؟ (اشاره به توصیه‌های امام علیه‌السلام به عثمان است) یا آن‌کس که عثمان از او یاری طلبید و او دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد (اشاره به وضع معاویه در برابر قتل عثمان است).

در پنجمین و آخرین بخش از نامه، امام علیه‌السلام در پاسخ تهدید معاویه به لشکرکشی و حملهٔ نظامی می‌فرماید: تو با این سخن مرا به خنده واداشتی، فرزندان عبدالمطلب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند و یا از شمشیر او بهراسند؟

* * *

بخش اوّل

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ اصْطِفَاءَ اللهِ مُحَمَّداًﷺ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدَهِ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيَّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً؛ إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللهِ تَعَالَىٰ عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَىٰ هَجَرَ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَىٰ النِّضَالِ. وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ. وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ، وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ! وَمَا لِلطُّلَقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ، وَالتَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ! هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا! أَ لَا تَرْبَعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَىٰ ظَلْعِكَ، وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدَرُ! فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ!

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمدﷺ را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به‌راستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجَر (سرزمینی که مرکز خرما بود) می‌برد، و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید. تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند! مطلبی را یادآور

شده‌ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زیانی به تو نمی‌رساند، اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیردست چکار؟ اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیّت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیهات! تو خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد خودش به داوری بنشیند. ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی، و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی، و چرا به آنجا که مقدّرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبهٔ مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) چکار؟ تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی.

شرح و تفسیر

چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟

همان‌گونه که در بالا آمد، این نامه به گفتهٔ مرحوم شریف رضی از جالب‌ترین نامه‌هاست که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در آن، مسائل مهمی را با عبارات بسیار گویا و رسا به معاویه گوشزد کرده است.

در آغاز به بحثی اشاره می‌کند که معاویه دربارهٔ عظمت پیامبر اکرم و آیین او ذکر کرده و می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که

خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجَر (سرزمینی که مرکز خرما بود) ببرد و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید»؛ (**أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ اصْطِفَاءَ اللهِ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدَهِ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيَّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً؛ إِذْ طَفِقْتَ[۱] تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ[۲] اللهِ تَعَالَىٰ عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَىٰ هَجَرَ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ[۳] إِلَىٰ النِّضَالِ[۴]**).

امام علیه السلام برای بیان زشت بودن سخنان معاویه در مورد توصیف اسلام و عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام که نخستین مسلمان و نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و نقطهٔ مرکزی اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، دو مثال ذکر فرموده که هر یک از دیگری رساتر و گویاتر است. نخست به ضرب المثل معروف عرب تمثل جسته که می‌گویند: «**فُلَانٌ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ**» این ضرب المثل مربوط به تاجری است که از شهر هَجَر (یکی از شهرهای بحرین) که مرکز پرورش خرما بود برخاست و به بصره آمده تا متاعی خریداری کند و به هَجَر ببرد هرچه نگاه کرد چیزی ارزان‌تر از خرما ندید. سرمایهٔ خود را تبدیل به خرما کرد و آن را به هَجَر آورد و در انتظار گران شدن خرما آنها را در انبار ذخیره نمود؛ ولی از بخت بد او روز به روز خرما ارزان‌تر شد تا آنجا که خرماهای او در انبار فاسد گشت و سرمایه‌اش بر باد رفت. این ضرب‌المثل را عرب دربارهٔ کسی می‌گوید که بخواهد

---

۱. «**طفقت**» از ریشهٔ «**طفق**» بر وزن «**طبق**» به معنای آغاز کردن و شروع نمودن در انجام کاری است.

۲. «**بلاء**» به معنای امتحان و آزمایش است و از آنجا که گاه به‌وسیلهٔ نعمت کسی را آزمایش می‌کنند و گاه به‌وسیلهٔ مصیبت، این واژه در معنای نعمت و درد و رنج و مصیبت هر دو به کار می‌رود و در جملهٔ بالا به معنای نعمت است.

۳. «**مسدِد**» از ریشهٔ «**سداد**» بر وزن «**نهاد**» به معنای استواری و استحکام است و سد را بدین جهت سد گفته‌اند که دیواره‌ای محکم و استوار دارد و مسدد به معنای کسی است که دیگری را تعلیم می‌دهد و استوار می‌دارد.

۴. «**نضال**» به معنای تیراندازی دو نفر به یکدیگر است و سپس به هرگونه مبارزه و درگیری و کشمکش اطلاق شده است.

مطالبی نزد کسی بیان کند که او از آن آگاه‌تر و داناتر است. معاویه نیز در واقع شبیه آن تاجر احمق بود که می‌خواست عظمت اسلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای علی علیه‌السلام شرح دهدومعادل این ضرب‌المثل درفارسی همان چیزی‌است که معروف است می‌گوییم: فلان کس زیره به کرمان می‌برد یا حکمت به لقمان می‌آموزد.

در مثال دوم، امام علیه‌السلام معاویه را به تیراندازی (ناشی) تشبیه می‌کند که نزد استادی درس تیراندازی فراگرفته سپس جسورانه در مقابل استاد برمی‌خیزد و او را دعوت به مسابقه برای امتحان و آزمایش او می‌کند که کاری است مضحک و خنده‌آور.

بعضی‌از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند:امام علیه‌السلام در این تشبیه تواضع فراوانی نموده که معاویه را به عنوان شاگردی، هرچند ناآگاه و جسور برای خود پذیرفته است.

به هر حال آنها که می‌خواهند بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلام راستین را بیاموزند، کانونش سخنان و رفتار علی علیه‌السلام است و چقدر زشت و ناپسند است که دورافتادگان و «طلقا» بخواهند اسلام را به آن حضرت معرفی کنند.

آن‌گاه امام علیه‌السلام به بخش دیگری از سخنان معاویه که دربارهٔ صحابهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و به خلیفهٔ اوّل و دوم و سوم اشاره کرده، می‌پردازد و چنین می‌فرماید: «تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند مطلبی را یادآور شده‌ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زیانی به تو نمی‌رساند اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیردست چکار»؛ (**وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ**[1]**. وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ!**).

همان‌گونه که در سابق اشاره شد هدف معاویه از بردن نام خلیفهٔ اوّل و دوم و سوم و ذکر فضایل آنها در نامهٔ خود این بوده است که امام علیه‌السلام را عصبانی کند و

---

۱. «**ثَلْم**» در اصل به معنای شکستن و شکاف دادن و معنای اسم مصدری آن همان شکاف و عیب است؛ سپس به هرگونه خسارت زدن، و عیب نهادن اطلاق شده و در جملهٔ بالا به معنای ضرر و زیان به کار رفته است.

سخنی بگوید و او آن را بهانهٔ کار خود سازد. امام ﷺ با جمله‌های بسیار متین و حساب‌شده‌ای که در این فراز از نامه است او را به کلی از میدان برون کرده و سر به زیر ساخته است. در واقع امام ﷺ می‌خواهد بفرماید که تو فرزند ابوسفیان، جرثومهٔ کفر و شرک و بت پرستی و دشمن شمارهٔ یک اسلام و آتش‌افروز جنگ‌های ضد اسلامی هستی. تو در دامان هند جگرخوار پرورش یافته‌ای و خاندان تو با اسلام بیگانه بوده است اکنون می‌خواهی برای صحابهٔ پیغمبر ﷺ تعیین مقام کنی و فاضل و مفضول بسازی.

حضرت در ادامه به صورتی کوبنده‌تر و آشکارتر می‌افزاید: «اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیّت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟»؛ (**وَمَا لِلطُّلَقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ، التَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ!**).

گویا فراموش کرده‌ای که تو در روز فتح مکّه که آخرین سنگر دشمنان اسلام فتح شد، زیر تیغ مجاهدان بودی و راهی برای فرار نداشتی و همچنین پدرت ابوسفیان، به همین دلیل در برابر اسلام و رسول خدا تسلیم شدید و آن حضرت بر شما منت نهاد و همه را آزاد کرد. حال آمده‌اید بر کرسی داوری نشسته‌اید و دربارهٔ صحابهٔ پیغمبر به قضاوت می‌پردازید؟ راستی شرم‌آور است کسی که دارای چنین سابقه‌ای است و خانواده‌ای با این پیشینهٔ سوء دارد بخواهد در این گونه مسائل دخالت کند.

در واقع باید لبهٔ تیز انتقاد را متوجه کسانی کرد که امثال معاویه را بعد از پیغمبر پر و بال دادند و سوابق او را فراموش کردند و فرمانداری بخش عظیمی از کشور اسلام را به او سپردند. آری در زمان خلیفهٔ دوم بود که معاویه به این مقام منسوب شد و سرزنش، متوجه مسلمانانی است که با این فاصلهٔ کم، سوابق خاندان بنی‌امیّه را به فراموشی سپردند و به حکومت آنها تن در دادند و بر ضد آنها قیام

نکردند. با آن همه روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع مختلف اسلامی در مذمت بنی‌امیّه و شخص معاویه و خطرات حکومت آنها بیان شده است.

سپس امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن و برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هیهات تو خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد در این مسائل، داوری کند»؛ (**هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ[1] قِدْحٌ[2] لَيْسَ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا**).

جملهٔ «**حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا**» ضرب المثلی است در میان عرب که ریشهٔ آن از آنجا گرفته شده که گروهی از بنی‌الحنان (طایفه‌ای از عرب) می‌خواستند با هم قمار کنند و چوب‌های تیر را برای این کار آماده کرده بودند. جد آنها یک چوب تیر عوضی و ناکارآمد در میان آن چوبهای تیر انداخت و تقسیم کنندهٔ چوبهای تیر مردی کور بود، هنگامی که به چوب تیر تقلّبی برخورد کرد از صدای آن متوجه شد که آن از چوب‌های اصلی نیست گفت: «**حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا**» چوب تیری که از جنس چوب‌های اصلی نیست صدا کرد و تقلبی بودن آن فاش شد سپس این ضرب المثل را برای هر کسی که خود را داخل در قوم و جماعتی می‌کرد که شایستگی هم‌ردیفی آنها را نداشت به کار بردند و امام علیه السلام در اینجا این ضرب المثل را در مورد معاویه به کار برده که تو داری خود را با جماعتی مخلوط می‌کنی که از آنها نیستی. کفار آزاد شدهٔ روز فتح مکّه کجا و مهاجران و مجاهدان نخستین کجا.[3]

قابل توجّه اینکه امام علیه السلام در عبارت بالا صریحا می‌فرماید: تو با آن سوابق در زمرهٔ محکومان هستی چگونه بر کرسی حاکمان نشسته‌ای و دعوی داوری داری؟

---

۱. «**حنّ**» از ریشهٔ «**حنین**» به معنای ناله کردن و مطلق صدا دادن آمده است.

۲. «**قدح**» به معنای چوبهٔ تیر است قبل از آنکه پیکان در یک طرف آن و پر در طرف دیگر قرار گیرد.

۳. اقتباس از بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۶۵.

آن‌گاه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی و از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی و چرا به آنـجا کـه مقدّرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبهٔ مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بـعد از رحـلت پـیامبر صلی الله علیه و آله) چکار»؛ (**أَلَا تَرْبَعُ[1] أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَىٰ ظَلْعِكَ[2] وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ[3] وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدَرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ!**).

امام علیه السلام در این سه جمله، نخست به او هشدار می‌دهد که بر سر جای خود بنشیند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند.

در جملهٔ دوم به او دستور خودشناسی می‌دهد که تو باید بدانی مرد این میدان نیستی و از آن ناتوان‌تری که بخواهی زمام حکومت بخشی از کشور اسلامی را به دست بگیری و یا بخواهی برای تشخیص مهاجران و انصار و ترتیب درجات آنها به داوری بنشینی، پس چه بهتر که در همان مرتبه‌ای که مقدّرات برای تو رقم زده جای گیری و از آن تجاوز نکنی و در «صف النعال» بنشینی.

در جملهٔ سوم می‌فرماید: درست است که مهاجران و انصار در مبارزه با شرک و بت‌پرستی غالب شدند و بت‌پرستان و دشمنان اسلام مغلوب گشتند؛ ولی این مربوط به پیامبر و صحابهٔ اوست تو را چکار که در این باره سخن می‌گویی و از پیروزی مسلمین و شکست کفار به عنوان یکی از افتخارات خود بحث می‌کنی.

جملهٔ «**فَمَا عَلَيْكَ**...» که با فای تفریع شروع شده، اشاره به این نکته است که تو فردی عقب مانده از اسلامی که در آخرین لحظات پیروزی اسـلام بـا پـدرت

---

۱. «**تَرْبَعُ**» از ریشهٔ «**ربع**» بر وزن «**رفع**» به معنای تـوقف و انـتظار است و جـملهٔ «**أَلاٰ تَـرْبَع**» یـعنی چـرا تـوقف نمی‌کنی و دست بر نمی‌داری.

۲. «**ظَلْع**» به معنای لنگیدن و لنگ‌لنگان راه رفتن است و جـملهٔ «**اِرْبَعْ عَـلىٰ ظَـلْعِكَ**» در مـیان عـرب ضـرب المثلی است و دربارهٔ کسی گفته می‌شود که توانایی انجام چیزی را ندارد و با تلاش بیهوده به سراغ آن می‌رود و به او گفته می‌شود: آرام بگیر.

۳. «**ذَرْع**» به معنای گشودن دست و فاصلهٔ دو دست است و «**قُصُورِ ذَرْع**» کنایه از ضعف و ناتوانی ست.

ابوسفیان ظاهراً تسلیم شدید، بنابراین تو از گردونهٔ این بحث بـه کـلی خـارج هستی که بخواهی در میان مهاجران نخستین، قضاوت کنی و درجـات آنـها را تعیین نمایی.

در چهارمین و آخرین جمله می‌افزاید: «تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طـرف و آن طرف حرکت می‌کنی»؛ (**وَإِنَّكَ لَذَهَّابٌ فِي التِّيهِ، رَوَّاغٌ عَنِ الْقَصْدِ**).

«تیه» در اصل به معنای سرگردانی است. سپس به بیابانی کـه راه بـه جـایی نمی‌برد و انسان در آن سرگردان می‌شود اطلاق شده است همان‌گونه که به بیابان سینا که بنی اسرائیل در آن چهل سال سرگردان بودند، تیه گفته شده.

امام علیه السلام در این جملهٔ اخیر در واقع مسیر مـعاویه را از دو جـهت بـر خـطا می‌بیند؛ نخست اینکه خود را در یک وادی گرفتار کرده که در آن راه به جایی نمی‌برد و طریق مقصد نامعلوم است و دیگر اینکه به فرض که طـریق مـقصد معلوم باشد، او راه مستقیم را انتخاب نمی‌کند، بلکه از مسیر صـحیح مـنحرف می‌گردد.

«**روّاغ**» صیغهٔ مبالغه از ریشـهٔ روغ (بـر وزن ذوق) بـه مـعنای حـرکت‌های انحرافی است که گاهی به این طرف و گاه به آن طرف می‌روند. می‌گویند: روباه برای اینکه به دام نیفتد، به این صورت حرکت می‌کند. امام علیه السلام به مخاطب خود در اینجا می‌گوید: تو همواره به این طرف و آن طرف مکارانه مایل می‌شوی و هرگز در مسیر اعتدال حرکت نمی‌کنی؛ گاه مدافع صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شوی و گاه در مقابل صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله دست به شمشیر می‌بری و به جنگ برمی‌خیزی.

* * *

بخش دوم

أَلَا تَرَىٰ غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللهِ أُحَدِّثُ ـ أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلٍّ فَضْلٌ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: سَيِّدُالشُّهَدَاءِ، وَخَصَّهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ! أَ وَلَا تَرَىٰ أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ـ لِكُلٍّ فَضْلٌ ـ حَتَّىٰ إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ!» وَلَوْ لَا مَا نَهَىٰ اللهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ. فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.

ترجمه

من نمی‌خواهم (دربارهٔ فضایل بنی‌هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می‌کنم، آیا تو نمی‌بینی گروهی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند؛ اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سیّدالشّهدا» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله صلى الله عليه وآله هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت. آیا نمی‌بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی پیدا کردند؛ ولی هنگامی که این جریان دربارهٔ یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پروازکننده در آسمان بهشت با دو بال، به او داده شد و اگر نه این بود که خداوند نهی از خودستایی کرده، گوینده‌ای (اشاره به خود امام است) فضایلی را برمی‌شمرد که دل‌هایِ مؤمنان آگاه با آن آشناست و

گوش‌های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد، بنابراین دست از این سخنان بردار و گمراهان را از خود دور کن (و بدان) ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منّت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت شدگان و رهین هدایت ما هستند.

شرح و تفسیر

امتیازهای بی‌نظیر

امام علیه‌السلام بعد از آنکه در فصل گذشتهٔ از این نامه، معاویه را در هدفی که داشت مأیوس ساخت، زیرا او می‌خواست با برشمردن فضایل خلفای سه‌گانه سخنی از امام علیه‌السلام بر ضد آنها بشنود و آن را پیراهن عثمان دیگری سازد؛ ولی امام علیه‌السلام دست رد بر سینهٔ او زد و گفت تو در این میان نامحرمی و حق ورود به این مسأله و داوریِ میان مهاجران و انصار را نداری.

آن‌گاه در این بخش از نامه به بیان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام با بهترین تعبیرات و محکم‌ترین اسناد می‌پردازد تا به صورت غیر مستقیم ادعاهای معاویه را ابطال کند می‌فرماید: «من نمی‌خواهم (دربارهٔ فضایل بنی‌هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می‌کنم آیا نمی‌بینی جمعیتی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند، هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سیّدالشهدا» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت»؛ (**أَ لَا تَرَى ـ غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللهِ أُحَدِّثُ ـ أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلٍّ فَضْلٌ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَخَصَّهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ**).

در روایات اسلامی آمده، پیغمبر اکرمﷺ هر پنج تکبیری را که می‌گفت گروهی از فرشتگان با او بر حمزه نماز می‌گذاردند و به این ترتیب چهارده گروه از فرشتگان یکی پس از دیگری آمدند و پشت سر پیغمبر اکرمﷺ بر او نماز گزاردند.[۱]

به هر حال هدف امام علیه‌السلام از این سخن آن است که اگر فضایل را از شهادت شروع کنیم برترین فضیلت از آنِ خاندان ماست، زیرا حمزه سیّدالشهدا از ماست. درست است که همهٔ شهیدان مقام والایی دارند؛ ولی این شهید هاشمی مقامش از همه والاتر بود.

البتّه این لقب برای حمزه، در مورد شهدای عصر پیغمبرﷺ است وگرنه مقام امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در شهادت بر مقام امام حسین علیه‌السلام و شهیدان کربلا مقام والاتری است. و جالب اینکه ابن ابی‌الحدید دربارهٔ شهادت امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز همین سخن را بیان کرده است.[۲]

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ سخن به بیان فضیلت دیگری از شهدای بنی‌هاشم پرداخته و داستان شهادت جعفر طیار را ذکر می‌کند و خطاب به معاویه می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی یافتند، ولی هنگامی که این جریان دربارهٔ یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پرواز کننده در آسمان بهشت با دو بال به او داده شد»؛ (**أَ وَلَا تَرَىٰ أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ـ وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ـ حَتَّىٰ إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ»**).

در شرح نهج‌البلاغهٔ مرحوم تستری از مغازی واقدی چنین نقل شده است که

---

۱. این حدیث (هفتاد تکبیر) به طور اجمال در کافی (ج ۳، ص ۱۸۶، باب من زاد علی خمس تکبیرات، ح ۳) آمده است ولی آنچه در بالا آمد که پیغمبر اکرمﷺ چهارده بار نماز با چهارده گروه از فرشتگان خواند در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن میثم آمده است.

۲. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۳.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از شهادت جعفر بن ابی‌طالب وارد بر اسما همسر او شد و خبر شهادت جعفر را به اسما داد سپس فرمود: ای اسما آیا بشارتی به تو بدهم؟ عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت باد فرمود: خداوند متعال برای جعفر دو بال قرار داده که در آسمان بهشت با آن پرواز می‌کند. اسما گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا این بشارت را به همهٔ مردم بده. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاست و بر فراز منبر رفت و فرمود: «**أَلاٰ إِنَّ جَعْفراً قَدِ اسْتُشْهِدَ وَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ جَنٰاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمٰا فِي الْجَنَّةِ**؛ آگاه باشید جعفر (در میدان موته) به شهادت رسید و خداوند (به جای دو دستش که قطع شد) دو بال برای او قرار داد که در آسمان بهشت با آن پرواز می‌کند».[۱]

سپس امام علیه‌السلام بعد از ذکر این دو مورد مهم از فضایل بنی‌هاشم به یک بیان کلی می‌پردازد و می‌فرماید: «و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده است که انسان، خودستایی کند، گوینده فضایلی را برمی‌شمرد که دل‌هایِ مؤمنان آگاه با آن آشناست و گوش‌های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد»؛ (**وَلَوْ لَا مَا نَهَىٰ اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمُجُّهَا**[۲] **آذَانُ السَّامِعِينَ**).

اشاره به اینکه فضایل ما اهل بیت همه جا را پر کرده و یکی دو تا نیست و به قدری شهرت دارد که نه تنها مؤمنان، بلکه منافقان و بیگانگان از اسلام نیز با آن آشنا هستند و گروه زیادی آن را از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند، هرچند امثال تو (معاویه) با آن آشنا نباشید؛ ولی از آنجا که ممکن است حمل بر خودستایی شود من از بازگو کردن آن فضایل فراوان چشم‌پوشی می‌کنم و آن را به داوری مؤمنان

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ تستری، ج ۳، ص ۱۱۱ و شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۷۱.

۲. «**تَمَجُّ**» از ریشهٔ «**مج**» بر وزن «**حج**» به معنای بیرون ریختن چیزی از مایعات از دهان است. سپس آن واژه در مورد شنیدن سخنان به وسیلهٔ گوش نیز به‌کار رفته است؛ معنای جملهٔ بالا این است که گوش‌ها این فضایل را از خود بیرون نمی‌ریزد، بلکه آن را پذیرا می‌شود.

و اصحاب خاص پیامبر صلى الله عليه وآله که هنوز بسیاری از آنها در میان مسلمانان زندگی می‌کنند وا می‌گذارم.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این فراز از نامه گویی بر معاویه فریاد می‌زند و می‌فرماید: «پس دست از این سخن‌ها بردار و گمراهان را از خود دور کن ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش‌یافتگان و تربیت‌شدگان و رهین هدایت ما هستند»؛ (**فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ**[1] **فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا**).

به اعتراف شارحان نهج‌البلاغه، این جملهٔ بسیار فصیح و بلیغ محتوای بسیار والایی دارد و پاسخ دندان شکنی به سخنان بی‌ارزش معاویه است.

زیرا با توجّه به اینکه «**صَنٰائِع**» جمیع صنیعه و این واژه به معنای برگزیده و پرورش یافته و رهین منّت است، امام علیه السلام می‌فرماید: جای تردید نیست که آفتاب نبوّت از خانهٔ ما طلوع کرد. خداوند برگزیدهٔ خودش پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله را از خاندان ما انتخاب نمود و او را پرورش داد و در آغوش وحی تربیت نمود؛ هنگامی که به اوج کمال و علم و هدایت رسید به هدایت مردم پرداخت و ما هم به دنبال او همین راه را برگزیدیم، بنابراین ما تربیت یافتگان و برگزیدگان خداییم و مردم تربیت یافته و ساخته و پرداختهٔ برنامه‌های ما، از این رو جای این ندارد که ما را با دیگران مقایسه کنی و در نامهٔ خود نام افرادی را ببری که اگر هدایت شده‌اند به وسیلهٔ ما هدایت شده‌اند.

در تفسیر «**صَنَائِعُ لَنَا**» بعضی راه افراط را پوییده‌اند و مردم را مصنوع

---

۱. «**رَمِيّة**» به معنای صیدی است که با تیراندازی به دست بیاید. و جمع آن «**رمايا**» است و جملهٔ «**مَنْ مٰالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ**» اشاره به کسی است که دنبال صیدی می‌رود و آن صید او را از مسیر اصلی منحرف می‌سازد و ای بسا در بیابان گمراه شود. امام علیه السلام، با این سخن به معاویه می‌گوید: افرادی مثل عمرو بن عاص کسانی هستند که دنبال صید مقام و مال دنیا هستند و به همین دلیل از جادهٔ حق منحرف شده‌اند تو زمام اختیار خود را به این گمراهان مسپار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدیٰ علیهم السلام یا بردهٔ آنها دانسته‌اند در حالی که این سخن با آیات قرآن سازگار نیست؛ قرآن دربارهٔ موسی در یک جا می‌فرماید: «﴿**وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسي**﴾؛ و من تو را برای خودم پرورش دادم»[1] و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلىٰ عَيْني**﴾؛ و من محبّتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت پرورش یابی».[2]

متأسّفانه تفسیر بالا بهانه‌ای به دست مخالفان داد و جالب اینکه در حدیثی معتبر از عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌خوانیم که اباصلت خدمت آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ امام علیه السلام فرمود: چه چیز؟ عرض کرد: می‌گویند: شما ادعا می‌کنید که همهٔ مردم بردگان شما هستند (**إِنَّكُمْ تَدَّعُونَ أَنَّ النَّاسَ لَكُمْ عَبِيدٌ**) امام علیه السلام سخت برآشفت و فرمود: «**اللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّماوٰاتِ وَالْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ بِأَنّي لَمْ أَقُلْ ذٰلِكَ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُ أَحَداً مِنْ آبَائِي علیهم السلام قَالَ قَطُّ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّة وَانَّ هَذِهِ مِنْهَا**؛ خداوندا تو که آفریدگار آسمان‌ها و زمین هستی و از پنهان و آشکار آگاهی تو خود گواهی که من هرگز چنین سخنی نگفتم و از هیچ‌یک از پدران و اجدادم هرگز نشنیدم پروردگارا تو به ظلم‌هایی که از این امّت بر ما رفته است آگاهی و این تهمت نیز یکی از آنهاست».[3]

نکته‌ها

فضایل حمزه سیّدالشهدا

دربارهٔ شخصیت حمزه و خدمات گران‌بهای او به اسلام و شهادت جانسوز

۱. طه، آیهٔ ۴۱.
۲. طه، آیهٔ ۳۹.
۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.

او مطالب بسیاری در منابع اسلامی آمده است که ذیلا به بخشی از آن اشاره می‌شود.

۱. در تفسیر فرات کوفی آمده است: «**یُدْفَعُ یَوْمَ الْقِیامَةِ إلیٰ عَلِیٍّ لِواءُ الْحَمْدِ وَإلیٰ حَمْزَةَ لِواءُ التَّكْبیرِ وَإلیٰ جَعْفَرَ لِواءُ التَّسْبیحِ**؛ روز قیامت پرچم حمد و ستایش خدا به دست علی علیه السلام و پرچم تکبیر به دست حمزه و پرچم تسبیح به دست جعفر سپرده می‌شود».[۱]

۲. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «**یَأتی بِالرُّمْحِ الَّذي كانَ یُقاتِلُ حَمْزَةُ أعْداءَ اللهِ فِی الدُّنْیا فَیُناوِلُهُ إیّاهُ وَیَقُولُ: یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ ذِدِ الْجَحیمَ عَنْ أوْلِیائِكَ بِرُمْحِكَ**؛ روز قیامت علی علیه السلام نیزه‌ای را که حمزه با آن، با دشمنان خدا در دنیا جهاد می‌کرد، به دست حمزه می‌دهد و می‌گوید: ای عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله دوزخ را با این نیزه از دوستانت دور کن».[۲]

۳. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة نوشتهٔ ابن حجر عسقلانی آمده است: «حمزه عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله دو سال یا چهار سال با او تفاوت سنّی داشت و هر دو از یک زن به نام ثویبه شیر خورده بودند و برادر رضاعی محسوب می‌شدند (البتّه این شیر خوارگی مربوط به دو فرزند ثویبه بوده است، در دو زایمان که میان آن، دو یا چهار سال فاصله بود) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به لقب اسدالله و سیّدالشهدا مفتخر ساخت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از شهادت حمزه و مثله شدن بدنش از سوی کفار قریش بسیار ناراحت شد و در کنار جسد حمزه ایستاد و فرمود: «**رَحِمَكَ اللهُ اَیْ عَمّ لَكُنْتَ وَصُولاً لِلرَّحِمِ فَعُولاً لِلْخَیْراتِ**؛ خدا رحمتت کند ای عمو تو بسیار صلهٔ رحم بجا می‌آوردی و بسیار کار خیر انجام می‌دادی».[۳]

---

۱. **سفینة البحار**، مادهٔ حمزه.
۲. همان.
۳. الاصابة، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴. در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة نوشتۀ ابن اثیر آمده است: «هنگامی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از واقعۀ احد به مدینه باز گشت صدای گریه و زاری را برای شهدای قبیلۀ انصار از خانه‌های آنها شنید (در حالی که خانۀ حمزه خاموش بود، زیرا او از مهاجرین بود) پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**لٰكِنَّ حَمْزَةَ لا بَوٰاكِيَ لَهُ**؛ افسوس که عمویم حمزه عزادارانی ندارد». این سخن به گوش انصار رسید به زنانشان گفتند: پیش از آنکه برای شهیدان خود گریه کنید برای حمزه سوگواری نمایید. واقدی (مورخ معروف) می‌گوید: این کار به عنوان یک سنّت در میان مردم مدینه باقی ماند و تا امروز نیز همان برنامه را ادامه می‌دهند».[1]

۵. در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که حضرت فاطمۀ زهرا علیهاالسلام از خاک قبر حمزه تسبیحی ساخته بود و ذکر خدا را با آن تسبیح می‌گفت.[2]

روایات در فضیلت حضرت حمزه و فداکاری او در هنگام غربت اسلام و حمایت بی‌دریغ او از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و شهادت شجاعانه‌اش فراوان است؛ این مختصر را با حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده پایان می‌بخشیم: یکی از یاران آن حضرت می‌گوید: ما در خدمتش بودیم، سخن از حوادثی به میان آمد که بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای محروم ساختن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از خلافت به وجود آمد. کسی عرض کرد: خداوند تو را سالم بدارد؛ بنی هاشم افراد نیرومندی داشتند چرا در مقابل این جریان مقاومت نکردند؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: آری بنی هاشم مردان شجاع و دلیری همچون جعفر و حمزه داشتند؛ ولی افسوس که شهید شدند و افراد ضعیفی باقی ماندند؛ «**أَمَا وَاللهِ لَوْ أَنَّ حَمْزَةَ وَجَعْفَراً كَانَا بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَا إِلَى مَا وَصَلَا إِلَيْهِ**؛ به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر در برابر خلیفۀ اوّل و دوم بودند به هدف خود نمی‌رسیدند».[3]

---

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۸.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۸۰ و بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۸۹، ح ۲۱۶ (با کمی تلخیص).

مقام والای جعفر بن ابی‌طالب

امام علیه السلام در نامهٔ بالا اشارهٔ پر معنایی به مقام و منزلت جعفر در میان شهدای عالی‌قدر اسلام فرمود، در روایات اسلامی نیز تعبیرات مهمی در این باره دیده می‌شود:

۱. در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت، خداوند همهٔ خلایق را در صحنهٔ محشر جمع می‌کند اوّلین کسی را که صدا می‌زنند نوح است از او سؤال می‌شود آیا دعوت الهی را به مردم رساندی؟ عرض می‌کند: آری! به او گفته می‌شود: چه کسی بر این امر گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمد بن عبدالله (که شاهد و ناظر همهٔ امت‌ها بوده است) نوح حرکت می‌کند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آید در حالی که علی علیه السلام با اوست عرض می‌کند: خداوند از من سؤال کرده است که ابلاغ دعوت کرده‌ام عرضه داشته‌ام آری از من سؤال شد چه کسی گواهی می‌دهد عرض کردم: محمد صلی الله علیه و آله. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و (از سوی من) گواهی دهید که او ابلاغ رسالت کرده است. سپس امام صادق علیه السلام افزود: جعفر و حمزه (به دستور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله) گواه ابلاغ انبیا هستند. کسی که حاضر بود عرض کرد: پس علی علیه السلام کجا خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: او مقامش از این هم بالاتر است: (**هُوَ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً مِنْ ذٰلِكَ**).[۱]

۲. ابن ابی الحدید از ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین نقل می‌کند که جعفر فضایل فراوانی دارد و احادیث بسیاری در این زمینه نقل شده از جمله اینکه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد جعفر بن ابی‌طالب از حبشه باز گشته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و این جملهٔ معروف را فرمود: «**مٰا أدری بِأَیِّهِمٰا اَشَدُّ فَرَحاً بِقُدُومِ جَعْفَرٍ أَمْ بِفَتْحِ خَیْبَرٍ؟**؛ نمی‌دانم کدام یک از این دو برای من سرورآفرین‌تر است آمدن جعفر (از حبشه) یا فتح

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲.

خیبر؟».[۱]

۳. ابن عساکر در تاریخ دمشق در روایتی نقل می‌کند که علی علیه‌السلام نخستین مردی بود که اسلام آورد، بعد از او زید بن حارثه و سپس جعفر بن ابوطالب.[۲]

۴. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابه آمده است که جعفر به مستمندان و فقرا علاقهٔ فراوانی داشت در کنار آنها می‌نشست و به آنها خدمت می‌کرد و با آنها سخن می‌گفت به گونه‌ای که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را «ابوالمساکین» نامید و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي**؛ تو از نظر خلقت و خوی شبیه منی» سپس می‌افزاید: این حدیث را بخاری و مسلم در کتاب خود نقل کرده‌اند.[۳]

۵. ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس بن مالک از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: «**نَحْنُ بَنُو عَبْدِالْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللهِ وَحَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ**؛ ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم من و حمزه سیّدالشهدا و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین».[۴]

در فضیلت جعفر نیز احادیث فراوانی است، با حدیثی از امام باقر علیه‌السلام این سخن را پایان می‌دهیم فرمود: خداوند به رسولش وحی فرستاد که من چهار خصلت جعفر را پاداش می‌دهم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سراغ جعفر فرستاد و این خبر را با او در میان گذاشت. جعفر عرض کرد: اگر نه این بود که خداوند به تو خبر داده بود، من چیزی در این باره نمی‌گفتم (خصال چهارگانهٔ من این است) من هرگز شراب ننوشیدم (حتی در عصر جاهلیّت که معمول بود) زیرا می‌دانستم اگر

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۷۲. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ نقل کرده است.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۶.

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال جعفر.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۸.

شراب بنوشم عقل من زایل می‌شود و هرگز دروغ نگفتم، زیرا می‌دانستم دروغ شخصیت انسان را پایین مـی‌آورد و هـرگز دامـانم آلودهٔ بـی‌عفتی نشـد، زیـرا می‌ترسیدم خانوادهٔ من نیز گرفتار شوند و هرگز برای بت سجده نکردم، چون می‌دانستم بت نه زیانی می‌رساند و نه سودی می‌دهد. پیامبرﷺ دست بر شانهٔ او زد و فرمود: سزاوار است که خداوند متعال برای تو دو بال قرار دهد که بـا آن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کنی.[۱]

اضافه بر همهٔ اینها از افتخارات جعفر آن است که رییس مهاجران به حبشه بود، بنابراین او دو هجرت داشت (هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه) و به دو قبله نماز خواند (در آغاز اسلام به سوی بیت المقدس و سپس در مدینه به سوی کعبه) و دو بار با پیغمبرﷺ بیعت کرد (بیعتی در آغاز اسـلام و بیعتی در فتح مکّه) همان گونه که در احادیث وارد شده است.[۲]

* * *

۱. من لا یحضره الفقیه، ج، ۴، ص ۳۹۷، این حدیث را ابن عساکر نیز در مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ آورده است.

۲. سفینة البحار، مادهٔ جعفر.

بخش سوم

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلَا عَادِيُّ طَوْلِنَا عَلَىٰ قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا؛ فَنَكَحْنَا وَأَنْكَحْنَا، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ، وَلَسْتُمْ! هُنَاكَ وَأَنَّىٰ يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ مِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صِبْيَةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ! فَإِسْلَامُنَا قَدْ سُمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ، وَكِتَابُ اللهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَذَّ عَنَّا، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ﴾ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقَرَابَةِ، وَتَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ. وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَىٰ الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بِغَيْرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَىٰ دَعْوَاهُمْ.

ترجمه

هرگز عزت دیرین و عطایای پیشینِ ما بر قوم و قبیلهٔ شما (بنی‌امیه) مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم به همین دلیل ما از طایفهٔ شما همسر گرفتیم و از دختران قبیلهٔ خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همند، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید. چگونه می‌توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابوجهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان‌های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان

بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و از میان شما کودکان آتش (اولاد مروان و فرزندان عقبة بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حمالة الحطب (ام‌جمیل همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان) و امور فراوان دیگر از فضایلی که ما داریم و رذایلی که شما دارید، بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیّت نیز بر کسی مخفی نیست، کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته برای ما جمع نموده است و شاهد آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند» و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»، پس ما از یک طرف به سبب قرابت و خویشاوندی (پیامبر صلی الله علیه و آله) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) زیرا آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقانیّت خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و بر آنها پیروز شدند اگر این دلیلِ پیروزی است پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تریم) و اگر دلیل دیگری داشتند ادعای انصار بر جای خود باقی است (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان «**مِنّا أميرٌ وَمِنْكُمْ أميرٌ**» مطالبه می‌کردند)».

شرح و تفسیر

نکات مهم دیگر از فضایل اهل‌بیت علیهم السلام

امام علیه السلام در این بخش از نامه به نکات مهم دیگری اشاره می‌کند؛ نخست اینکه به معاویه هشدار می‌دهد تصور نکن اگر طایفهٔ بنی‌هاشم با بعضی از

بنی‌امیّه در آمیخته و ازدواج کرده‌اند، دلیل بر یکسان بودن آنهاست، بلکه این نوعی تفضل و ایثار بوده است می‌فرماید: «هرگز عزت دیرین و عطایای پیشینِ ما بر قوم و قبیلهٔ شما مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم؛ به همین دلیل ما از طایفهٔ شما همسر گرفتیم و از دختران قبیلهٔ خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همند در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید»؛ (**لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلَا عَادِيُّ طَوْلِنَا**[1] **عَلَىٰ قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا؛ فَنَكَحْنَا أَنْكَحْنَا، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ**[2]، **وَلَسْتُمْ هُنَاكَ!**).

امام علیه السلام این سخن را از این جهت می‌گوید که لحن نامهٔ معاویه این بوده که بنی‌امیّه را هم‌طراز بنی‌هاشم می‌دانست در حالی که بنی‌هاشم کانون نبوّت و ولایت و بنی‌امیّه سردمدار کفر و شقاوت بودند؛ ولی هنگامی که ظاهراً مسلمان شدند، اسلام با آنها معاملهٔ هم‌طراز و اَکفاء کرد؛ به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود ازدواج نمود و پیغمبر دخترش ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن برای اینکه با دلیل روشن و برهان دندان‌شکن، تفاوت بنی‌هاشم و بنی‌امیّه و خاندان وابسته به آنها را روشن سازد می‌فرماید: «چگونه می‌توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابوجهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان‌های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و از میان

۱. «**طَوْل**» به معنای امکانات و توانایی مالی است، به معنای فضل و بخشش نیز آمده است و در اصل از «**طول**» در مقابل «**عرض**» گرفته شده، زیرا توانایی‌های مالی یا جسمی یک نوع طول قدرت انسان را می‌رساند و «**ذِی‌الطَول**» به معنای بخشنده است، بنابراین تعبیر «**عادِیّ طَوْلِنا**» در جملهٔ بالا به معنای عطایای همیشگی ماست.

۲. «**الأَكْفاء**» جمع «**كفؤ**» بر وزن «**قفل**» به معنای هم‌ردیف و هم‌طراز در شخصیت است.

شما کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبة بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها‌السلام) و از شما حمالة الحطب (ام‌جمیل همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان) و امور فراوان دیگر از فضایلی که ما داریم و رذایلی که شما دارید»؛ **(وَأَنَّیٰ یَکُونُ ذَلِکَ وَمِنَّا النَّبِیُّ وَمِنْکُمُ الْمُکَذِّبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللهِ وَمِنْکُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ**[۱]**، وَمِنَّا سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْکُمْ صِبْیَةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ، وَمِنْکُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ، فِی کَثِیرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَیْکُمْ!)**.

به این ترتیب امام علیه‌السلام با بیان این اسنادِ زنده موقعیت خاندان بنی‌هاشم و رسوایی‌های بنی‌امیّه و هم پیمانان آنان را بر شمرده به گونه‌ای که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند و این است معنای فصاحت و بلاغت در سخن.

در اینکه منظور از «**مکذّب**» کیست، شارحان نهج‌البلاغه نظرات متفاوتی داده‌اند و گاه افرد گمنامی را به عنوان مکذّب بر شمرده‌اند که انسان را به تعجب می‌آورد در حالی که روشن‌ترین مصداق مکذّب در تاریخ اسلام همان ابو جهل است چه او را از بنی امیه بدانیم و چه ندانیم، زیرا امام علیه‌السلام فضیحت‌های بنی‌امیّه و اقوام وابسته به آنها را بیان می‌کند که هم‌عقیده و هم‌پیمان آنان بودند.

در مورد «**اسدالله**» هیچ گفتگویی در میان مفسّران نیست که منظور حضرت حمزه است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به این لقب مفتخر ساخت و در مورد «**اَسَد الأحْلاف**» نیز احتمالات متعدّدی داده شده در حالی که روشن‌ترین تفسیر آن ابوسفیان است که در جنگ‌هایش بر ضد اسلام از طوایف مختلف مشرکان پیمان می‌گرفت که آخرین جنگ احزاب بود.

همچنین در مورد تفسیر «**صِبْیَةُ النَّارِ**» (کودکان دوزخ) نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج‌البلاغه ابراز شده ولی از همه مناسب‌تر این است که منظور

---

۱. «**الأحْلاف**» جمع «**حلف**» بر وزن «**جلف**» به معنای پیمان و «**حلف**» بر وزن «**حرف**» به معنای سوگند یاد کردن است و از آنجاکه پیمان‌ها را با سوگند مؤکد می‌سازند به آن حلف گفته می‌شود.

بچه‌های عقبة بن ابی‌معیط باشند که وقتی در روز جنگ بدر ضربات هولناکی بر بدن این مرد خطرناک سنگ‌دل وارد شد، چشمش به پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد و با صدایی ترحم آمیز گفت: «**مَنْ لِلصِبْیَةِ یا مُحَمّد**؛ یا محمد من می‌روم تکلیف فرزندانم چه خواهد شد؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**النّارُ**؛ آتش دوزخ».[۱]

اشاره به اینکه شما مسلمانان را به قتل می‌رسانید و هیچ فکر فرزندان آنها نیستید؛ اما اکنون به فکر فرزندان خود افتاده‌اید فرزندانی که در آینده مسیر شما را طی می‌کنند و در صف دشمنان اسلام خواهند بود. تاریخ هم به ما می‌گوید که فرزندانی از او پا گرفتند که منشأ شرارت بودند از جمله ولید بن عقبه بود.

منظور از «**خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ**» به اتفاق همهٔ شارحان نهج‌البلاغه و سایر علمای اسلام بانوی اسلام فاطمهٔ زهرا علیها السلام است، زیرا همان‌گونه که در صحیح مسلم آمده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام بیماری وفات خود برای آرامش بخشیدن به دخترش فاطمه فرمود: «**یَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَیْنَ أَنْ تَکُونِي سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ أَوْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّة؟**».[۲] شبیه همین حدیث در صحیح بخاری جلد ۷ صفحهٔ ۱۴۲ و در مسند احمد و مستدرک حاکم به جای این تعبیر «**سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِین**» آمده که فراگیرتر است.[۳]

اما «**حمّالة الْحَطَب**» که در قرآن در سورهٔ مسد بـه او اشـاره شـده بـه اتـفاق شارحان نهج‌البلاغه و مفسّران قرآن منظور ام جمیل هـمسر ابـولهب، خـواهـر ابوسفیان و عمهٔ معاویه است.

از مجموع آنچه در بالا آمده به خوبی موقعیت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم و موقعیت خاندان بنی‌امیّه و خاندان وابسته به آنها روشن می‌شود و امام علیه السلام با

۱. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۷.
۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۳. مسند احمد، ج ۳ ص ۸۰ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۶.

بیان خود که از ذیل آن استفاده می‌شود، مسائل زیاد دیگری نیز بوده است و روی ملاحظاتی بیان نفرموده، پاسخ کوبنده‌ای به معاویه در برابر ادعاهایش داد.

آن‌گاه امام علیه السلام برای تأکید آنچه گذشت می‌افزاید: «بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیّت نیز بر کسی مخفی نیست»؛ (**فَإِسْلَامُنَا قَدْ سُمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ**).

اشاره به اینکه اسلام از ما آغاز شد و نخستین مسلمانان ما بودیم و همواره مدافع اسلام و قرآن بودیم. در زمان جاهلیّت نیز به نیک‌نامی و درستکاری و امانت در میان همهٔ مردم معروف بودیم همان‌گونه که در روایتی در حالات جعفر خواندیم که خداوند برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به سبب چهار فضیلت برجسته در زمان جاهلیّت ستود به عکس بنی‌امیّه و خاندان وابسته به آنها که معروف به حیله‌گری و شیطنت و فساد و خون‌ریزی بودند.

مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغهٔ خود از کتاب عبقریة محمد از نویسندهٔ معروف مصری «عقاد» نقل می‌کند که بنی‌هاشم همواره صاحبان عقیده و فضایل اخلاقی و حسن ظاهر بودند و بنی‌امیّه حیله‌گرانی با ظواهر ناپسند و ما در تمام صفات، این اختلاف را بین بنی‌هاشم و بنی‌امیّه می‌بینیم.[1]

جالب اینکه ابن ابی‌الحدید در بیان این تفاوت‌ها بحثی طولانی در حدود یکصد صفحه در سه فصل دارد: در فصل نخست فضایل بنی‌هاشم را نسبت به بنی‌امیّه (فرزندان عبد شمس) نقل می‌کند و در فصل دوم از اموری که بنی‌امیّه به آن افتخار می‌کردند سخن می‌گوید و در فصل سوم از این افتخارات موهوم پاسخ می‌دهد.[2]

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از این دلایل قوی تاریخی به سراغ قرآن مجید می‌رود و با

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۱.
۲. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸-۲۹۵.